



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله هفتم از مسایل هدفه گانه فرمودند: «إذا شرط في العقد ما يخالف المشروع مثل أن لا يتزوج عليها أو لا يتسرى بطل الشرط و صح العقد و المهر و كذا لو شرط تسليم المهر في أجل فإن لم يسلمه كان العقد باطلا لزم العقد و المهر و بطل الشرط و كذا لو شرط أن لا يفتضها لزم الشرط و لو أذنت بعد ذلك جاز عملاً بإطلاق الرواية و قيل يختص لزوم هذا الشرط بالنكاح المنقطع و هو تحكم»^۱ صدر مسئله هفتم مبسوطاً بحث شد، وسط مسئله هفتم یک فرعی داشت آن هم روشن است، ذیل مسئله هفتم با عبارت «و كذا لو شرط» این هماهنگ نیست. صدر مسئله این بود که اگر شرط مخالف شرع باشد نافذ نیست یک امر کلی است؛ «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۲ یا «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۳ و مانند آن شرطی که مخالف شرع باشد یقیناً ممضی نیست چه اینکه نصوص ادله شرط هم شرط مخالف را استثنا کرده است إلا شرطی که «حلل حرام الله أو حرم حلال الله»، مثالی که زدند این مثال احتیاج به توضیح داشت که اشاره شد «مثل أن لا يتزوج عليها أو لا يتسرى» که این اگر ناظر به مقام فعل مکلف باشد یقیناً مشروع است و خلاف شرع نیست یعنی شرط بکند که همسر دیگر نگیرد شرط بکند که با کنیزی همسری نکند حالا یا با ملک یمین یا با ازدواج یا با تحلیل، اینکه خلاف شرع نیست چون فعل مکلف است و مکلف مختار است؛ اما اگر

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۳.

۲. تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱.

۳. سوره مائده، آیه ۱.

شرط بکند که چنین حقی در اسلام نداشته باشد، بلکه این تصرف در حوزه شارع، حکم شارع و تحقیق یعنی ایجاد حق شارع است و خلاف شرع است.

پرسش: ...

پاسخ: باید به این برگردد نظیر اسقاط خیارات است که اگر محور شرط، فعل خود مکلف باشد که من این کار را بکنم یا من این کار را نکنم یعنی از حکم استفاده بکنم یا از حکم استفاده نکنم این مشروع است و نافذ؛ اما اگر حوزه شرط این باشد که شارع مقدس این کار را نکرده باشد، در حکم شارع مقدس کسی بخواهد تصرف بکند می‌گوید «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا»^۱ یعنی به این شرط ما معامله می‌کنیم که بیع خیار مجلس نیاورد، این خلاف شرع است چون شارع فرمود: «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا»، بیع خیار مجلس می‌آورد حالا شخص مختار می‌تواند اعمال بکند می‌تواند اعمال نکند اما بیع، خیار مجلس نیاورد خلاف شرع است اما این شخص خیار مجلس آمده را اعمال نکند این حق خودش است. آنجا مبسوطاً این آقایان بیان کردند که اگر حوزه شرط فعل شارع باشد، کسی بخواهد دخالت در کار شارع بکند می‌شود خلاف شرع؛ اما اگر حوزه شرط قلمرو فعل خودش باشد یعنی بیع خیار مجلس می‌آورد و بایع و مشتری خیار مجلس دارند حالا یا اعمال می‌کنند یا اعمال نمی‌کنند حق خودشان است، شرط می‌کنند که اعمال نکنند، شرط بکنند که خیار را ساقط بکنند و مانند آن، اینجا هم همین‌طور است شخص می‌تواند بیش از یک همسر داشته باشد، این حکم شارع است. اگر حوزه شرط دخالت در کار شارع است یعنی در عقد شرط بکنند که چنین حقی را نداشته باشد، بلکه این خلاف شرع است؛ اما اگر محور شرط این باشد که شوهر از

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۷۰.

حق خود استفاده نکند همسر دیگر نگیرد نه حق نداشته باشد، این در حوزه فعل او است، اعمال حق او است، مجاز است.

پرسش: ...

پاسخ: حالا یا باقی است یا باقی نیست «علیّ ایّ حال» حرف، حرف علمی است؛ اگر که ما آنجا قبول کردیم نه چون شیخ فرموده است، شیخ و دیگران این را تحقیق کردند و حوزه تحقیق هم در آنجا حوزه قبول است.

پرسش: ...

پاسخ: نه «احکامُ الله» مقابل عرف است و عرف هم این را می‌فهمد

پرسش: ...

پاسخ: نه، یک وقت ما می‌گوییم این بدیهی است درس و بحث نمی‌خواهد، چنین چیزی را کسی ادعا نمی‌کند که احکام شرع درس و بحث نخواهد؛ احکام شرع را با تعلیم که ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۱ می‌شود فهمید. الآن شما وقتی به عرف القا بکنید که شما حق ندارید این کار را بکنید، یا نه حق مسلم شماست ولی این کار را نکن، هر دو را می‌فهمد. این ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ معنای آن هم همین است؛ احکام خدا عرفی است نه یعنی واضح است تعلیم و تدریس نمی‌خواهد، اگر تعلیم و تدریس نمی‌خواست که حضرت معلم آنها نمی‌شد. اینکه در متن مسئله هفتم آمده است و روایات هم در این زمینه وارد شده است که اگر کسی شرط ترک تزویج بکند، شرط ترک تسرّی بکند، خلاف شرع است یعنی این؛ وگرنه حق مسلم این شخص است می‌تواند در مقام عمل انجام بدهد می‌تواند در مقام عمل انجام ندهد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

پرسش: ...

پاسخ: چرا! وقتی خود روایت دارد که اگر شرط کرد که «أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ» یعنی این شرط «لا» قبل از شرط است این شرط نافذ نیست یعنی آن مقدم بر حرف شما است، حکم خدا مقدم بر کار شما است، شما کارتان را بیندازید کنار این حکم خدا را باید بگیرید؛ اما اگر چنانچه مثل بعدی که شرط عدم افتضاض کرده است اینجا می‌گویند جایز است، چرا اینجا می‌گویند جایز است؟ اینجا هم اگر چنانچه محور شرط این باشد که شرعاً زوج حق افتضاض نداشته باشد، این خلاف شرع است، اصلاً او ازدواج می‌کند برای فرزند؛ این «نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ» یعنی جای کشاورزی است، جای بذر است، جای تولید است، «قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ»^۱ فرزندان صالح بیاورید، اصلاً ازدواج می‌کند برای فرزند داشتن، او چگونه می‌تواند شرط بکند که شرعاً حق افتضاض نداشته باشد؟! این خلاف شرع است ولی می‌تواند بگوید که من از این حق استفاده نمی‌کنم حالا سنّ او بالا است یا از راه دیگر فرزند پیدا کرده و مانند آن، اینجا می‌گوید مشروع است. با اینکه هر دو حق مسلم شوهر است؛ اما آنجا می‌فرماید مشروع است اینجا می‌فرماید مشروع نیست، معلوم می‌شود محور حق فرق می‌کند.

پرسش: ...

پاسخ: نه، برخلاف مقتضای عقد هم نمی‌گوید من عقد می‌کنم به این شرط عقد چنین چیزی نداشته باشد، وگرنه جدّش متمشی نمی‌شود. شرطی که مخالف مقتضای عقد است دلیل زائد لازم ندارد، اصلاً جدّش متمشی نمی‌شود؛ مثلاً شرط بکند که این فرش را می‌خرد به این شرط که مالک نشود، جدّش متمشی نمی‌شود تا بگوید «بعت و اشتریت»! تملک ثمن برای بایع و تملک مثنی برای مشتری مقتضای عقد است، او چگونه می‌تواند شرطی بکند که

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۳.

مخالف مقتضای عقد باشد؟! مخالف مقتضای عقد که جدّ متمشی نمی‌شود، نیازی به دلیلی دیگر ندارد؛ منتها شرط بکند که این ملک مسلّم من است، من می‌توانم این ملک را به دیگری بفروشم ولی نمی‌فروشم، شرط می‌کنم که نفروشم، برای اینکه اگر من هم بفروشم شما هم بفروشید باعث ارزانی قیمت و مانند آن می‌شود مثلاً یکی از این بهانه‌ها.

بنابراین بین این دو امر فرق است؛ لذا در قسمت اول فرمود: «إذا شرط في العقد ما يخالف المشروع مثل أن لا يتزوج عليها أو لا يتسرى»، این «بطل الشرط». بسیاری از زوجها هستند که تک‌همسری‌اند اینکه خلاف شرع نیست یا عده‌ای هستند که همسر دیگر دارند، اینکه خلاف شرع نیست؛ عمده آن است که شرط بکنند که چنین حقی برای زوج نباشد، بله این خلاف شرع است. منتها بعد از اینکه فرمودند «بطل الشرط»، صحت عقد و مهر را هم امضا کردند، چون غالباً نظر بزرگان این است که شرط فاسد مفسد عقد است، اینجا چون صبغه مهر دارد، یک؛ مهر در حریم عقد دخالت ندارد «لا جزئاً و لا شرطاً»، دو؛ لذا فساد شرط به عقد سرایت نمی‌کند. همین بزرگان که در اینجا می‌فرمایند این عقد صحیح است با اینکه شرط فاسد است، در مسئله «بیع» مشکل جدی دارند می‌گویند وقتی شرط باطل شد عقد هم که مشروط به این عقد است باطل است.

اما فرع دوم فرمودند: «و كذا لو شرط تسليم المهر في أجل و إن لم يسلمه كان العقد باطلا»، «و كذا» یعنی این هم خلاف شرع است چون روایاتش که قبلاً گذشت این بود که اگر شرط کردند که مهر را تا فلان تاریخ بپردازد و اگر تا فلان تاریخ مهر را نپرداخت عقد باطل باشد، این خلاف شرع است؛ عقد نکاح یا با طلاق از بین می‌رود یا با فسخ از بین می‌رود یا با انفساخ حقیقی که موت «أحد الزوجین» است از بین می‌رود یا با انفساخ حکمی که ارتداد

«أحد الطرفين» است، وگرنه عقد نکاح که خودبخود باطل نمی‌شود. پس اگر شرط بکنند که عقد نکاح باطل بشود خلاف شرع است لذا فرمودند «و کذا» یعنی این شرط باطل است.

اما این فرع بعدی که عرض شد مناسب با قبلی نیست، این تام نیست؛ یعنی این عبارت فرع سوم این تام نیست. اصل فرع این بود «إذا شرط في العقد ما يخالف المشروع» این نافذ نیست، یک؛ «و کذا لو شرط تسليم المهر» وگرنه طلاق رُخ بدهد این هم باطل است، دو؛ سه: «و کذا لو شرط أن لا يفتضاها» این شرط مشروع است فتوا به صحت آن دادید، این «و کذا» چرا عطف بر آن کردی چرا گفتید «و کذا»؟! باید بگویید «و لو ابتداءً»، «و لو شرط أن لا يفتضاها»، این «لزم الشرط». فرع سوم کاملاً از فرع اول و دوم جدا است، شما چگونه می‌گویید «و کذا»؟! این ناهماهنگی فرع سوم با فرع اول و دوم است که در جلسه گذشته اشاره شد و تکرار آن در بحث امروز برای این است که فرع اول و دوم باطل است چون نص خاص داریم و مطابق با قواعد هم هست، فرع سوم صحیح است چون نص خاص داریم بر صحت و مطابق قواعد هم هست که صحیح باشد، آن وقت شما چرا می‌گویید «و کذا»؟! جای «کذا» نیست جای «و لو شرط» است. «و لو شرط أن لا يفتضاها لزم الشرط»، چرا؟ برای اینکه این شرط مشروع است. اگر شرط کرد که افتضا نکند، عذراء را ثیب نکند، او را به ثیوبت نرساند، چرا این شرط نافذ است؟ برای اینکه شرط کرد که از حق خودش استفاده نکند، نه اینکه شرط کرده است عقد چنین حکمی نداشته باشد، نه اینکه شرط کرده است که شارع چنین حکمی نکرده باشد، اینکه خلاف شرع است؛ شرط کرده است که از حق خودش استفاده نکند، این شرط مشروع است. نشانه اینکه این در حوزه کار خودش دارد شرط می‌کند نه در حوزه شرع، معلوم می‌شود که شارع مقدس این حکم را آورده است، اینها هم محکوم به این حکم‌اند، حق مسلم زوج این است که بتواند عذراء را ثیب کند منتها شرط کرد استفاده نکند؛ لذا اگر آمد و استفاده کرد، حکم زنا بر او

بار نیست، یک؛ محدود به حد زنا نیست، دو؛ فرزندی که به بار آمده فرزند او هست، سه؛ جمیع احکام پدر و پسر بار است، چون از حق خودش استفاده کرد منتها تعزیر می‌شود که چرا به شرط عمل نکرده است، نه چرا زنا کرد، زنا نیست، از حق خودش استفاده کرد. این فرق اساسی دو تا کار است. اگر محور شرط این باشد که چنین حقی در اسلام نداشته باشد، بله شرط برخلاف گفته شارع است، نافذ نیست، شرط باطلی است و اما اگر شرط کرده باشد که از حق مسلمی که دارد استفاده نکند، بله این جایز است. حالا اگر آمد استفاده کرد معصیت کرده است؛ نه حدّ زنا بر او بار است چون حق خودش بود، نه فرزند از او منتفی است چون فرزند خودش است، جمیع احکام والد و ولد هم بار است. این فرق اساسی فرع سوم با فرع اول و دوم است. فرع سوم این است که «و لو شرط أن لا یفتضّها لزم الشرط»، چرا؟ برای اینکه شرط کرده که از حق مسلم خودش استفاده نکند نه اینکه شرط کرده که شارع مقدس این حق را نیاورد، آن خلاف شرع است نه این ترک حق! «و لو شرط أن لا یفتضّها لزم الشرط و لو أذنت بعد ذلک جاز»، چون حق طرفین است و از ناحیه شرط آمده است اگر «مشروط له» بعد اجازه داد، «مشروط علیه» می‌تواند استفاده کند تعزیر هم ندارد. پس اگر آمده عمداً برخلاف شرط عمل کرده است حدّ زنا بر او بار نیست چون مَحْرَم او است، نفی ولد نیست چون فرزند او است؛ «نعم» تعزیر می‌شود چون خلاف شرط کرده است، حدّ ندارد چون خلاف شرع نکرده است. «و لو أذنت بعد ذلک جاز عملاً بإطلاق الروایة» برای اینکه روایت مطلق دارد چه اینکه اذن بدهد چه اینکه اذن ندهد این خلاف شرع است حق مسلم او است، اگر اذن داد می‌تواند. «و قیل یختص لزوم هذا الشرط بالنکاح المنقطع و هو تحکم»، این روایت مطلق است چه در نکاح دائم چه در نکاح منقطع، بعضی‌ها گفتند که در نکاح منقطع این شرط درست است ولی در نکاح دائم این شرط درست نیست، می‌گویند روایت مطلق است و چون روایت مطلق است اختصاصی به نکاح منقطع ندارد و این تحکم است.

مطلب دیگر آن است که گاهی گفته می‌شود که این مخالف با مقتضای عقد نیست، مخالف با اطلاق مقتضای عقد است، این هم توضیح می‌خواهد! مخالفت با اطلاق، مخالفت با عموم مثل مخالف با نص است، مخالفت با کل محتوا است هیچ فرقی ندارد، چرا؟ چون اگر یک دلیلی متنش حجت بود و در کنارش اطلاقش حجت بود یا عموماً حجت بود، این حکم شرع است. همان‌طوری که مخالفت با اصل مشروع نیست، مخالفت با گوشه‌ای از احکام شرع هم مشروع نیست؛ نمی‌شود گفت به اینکه این مخالف با اطلاق فلان دلیل است عیب ندارد، نه خیر! اطلاق دلیل هم حکم شرع است، عموم دلیل هم حکم شرع است. اگر یک شرطی باشد که مخالف با اطلاق حکم شارع باشد خلاف شرع است، مخالف با عموم حکم شرع باشد خلاف شرع است. فرقی از این جهت بین اطلاق دلیل یا عموم دلیل یا عنصر محوری دلیل نیست، هر سه امر حکم شرع است. اما درباره خلاف مقتضای عقد آن هم همین‌طور است که می‌گویند جدّ متمشی نمی‌شود؛ اگر چنانچه یک اثری مخالف اطلاق این عقد باشد یا مخالف عموم این عقد باشد که اگر درباره عقد، عموم تصویر بشود به هر حال این شخص می‌خواهد انشا بکند این عقد را یا نه؟! مگر تجزیه اطلاق از مطلق، عموم از عام به دست خود شخص است یا با انشای شخص است؟! عقدی را که شارع مقدس حالا یا امضا کرده یا تأسیس کرده، این عقد را با این گستره اطلاق یا آن گستره عمومی شارع مقدس امضا کرده است، این شخص هم این عقد را دارد انشا می‌کند، آن وقت یک شرطی بکند که با این گستره عموم یا گستره اطلاق عقد که شارع امضا کرده مخالف باشد، این هم جدّ متمشی نمی‌شود، عقد بدون این اطلاق یا عموم را که ما نداریم؛ «نعم» این عقد با این گستره عموم یا اطلاق می‌آید، حق را می‌آورد، آن وقت در حوزه عمل این شخص ذی‌حق است می‌خواهد عمل بکند می‌خواهد عمل نکند، در این حوزه که کار خود او است، بله مختار است می‌تواند شرط بکند که انجام بدهد می‌تواند شرط بکند که انجام ندهد یا همین‌طور رها بگذارد.

«فتحصل» اینکه گاهی گفته می‌شود مخالف با عقد نیست مخالف با اطلاق عقد است، این فرقی ندارد که مخالف با اطلاق عقد باشد یا با عنصر محوری عقد؛ چه در مخالفت با مقتضای عقد چه در مخالفت با حکم شرع فرقی بین اطلاق و عنصر محوری نیست. منتها در این امر سوم و چهارم که اقتضای نکند یا مثلاً از بلد خارج نکند که فرع بعدی است، این چون در حوزه فعل است اگر چنانچه ما نص خاص هم نمی‌داشتیم حکم همین بود که شرعاً جایز است؛ منتها به تعبیر شهید در مسالک (رضوان الله تعالی علیه) فرمایش ایشان این است که روایات مسئله مؤید است شاهد صحت این شرط است،^۱ وگرنه دلیل همین شرط همان اطلاقات ادله شرط است، چون شرط مشروع دیگر مؤید نمی‌خواهد. این دو تا روایتی که در زمینه عدم اقتضای وارد شده و مانند آن، اینها می‌شوند مؤید چون اگر نباشند دلیل اولی «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» کافی است؛ این اثری ندارد و چون جز شهادت و تأیید اثری ندارد لذا فرمود همان اصل اولی کافی است. حالا بعضی از روایاتش هم باز ممکن است خوانده بشود. تا اینجا این حکم برای مطلق نکاح است چه نکاح دائم و چه نکاح منقطع.

اما مسئله هشتم: «الثامنة إذا شرط أن لا يخرجها من بلدها قيل يلزم و هو المروى و لو شرط لها مهراً إن أخرجها إلى بلاده و أقل منه إن لم تخرج معه فأخرجها إلى بلد الشرك لم يجب إجابته»^۲ هجرت اگر چنانچه از بلد کفر به بلد ایمان باشد که می‌شود واجب، از بلد ایمان به بلد ایمان باشد که می‌شود مستحب یا جایز، از بلد اسلام به بلد کفر اگر نتواند جمیع احکامش را پیاده کند مشروع نیست. اگر کسی سفر کند به کشور کفر که آنجا نمی‌تواند بعضی احکام

۱. مسالک الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۲۴۷.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۳.

شرع را پیاده کند، این مشروع نیست این هجرتِ محرم و باطل است؛ «نعم» اگر کسی از بلد کفر بخواهد به بلد اسلام مهاجرت کند می‌شود واجب، مگر اینکه نتواند.

بنابراین هجرت اقسامی دارد، این حکم اولی شرع. اگر این احکام با هدایت این حدود خاصش به حوزه شرط طرفین آمد احکام مختلفی پیدا می‌کند، چون در انتخاب مکان و مسکن می‌توانند شرط بکنند که در کجا با هم زندگی کنند. اگر زوج شرط کرد که با هم برویم به فلان کشور که آن کشور، کشور کفر است، اگر آنجا نتوانند احکام شرعشان را عمل بکنند که برای طرفین حرام است چه شرط بکنند چه شرط نکنند و این شرط هم چون می‌شود خلاف شرع لذا نافذ نیست؛ اما اگر آن کشور، کشور کفر نیست یا بر فرض کشور کفر باشد یک آزادی محض است اینها می‌توانند جمیع احکامشان را آنجا پیاده کنند، حالا اگر آسیب دیگری نباشد از این جهت حرام نیست رفتن به آنجا ولی حق مسلم زوجه است که اظهار نظر بکند، اگر شرط کرد که او را به فلان کشور ببرد و رفتن به آن کشور محذور شرعی نداشته باشد، این شرط «فی الجملة» می‌تواند نافذ باشد اما به رضایت زوجه وابسته است.

«الثامنة إذا شرط أن لا يخرجها من بلدها قيل يلزم» اگر شرط کردند اینها که پدر و مادرشان همین‌جا زندگی می‌کنند، این شخص هم همین‌جا زندگی کرد، شرط کردند که از این شهر بیرون نروند، این شرط چون شرط مشروع است برابر «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» «لازم الوفاء» است، «قيل يلزم و هو المروى» روایت هم همین است چون امر، امر مشروعی است؛ ولی اگر با تفاوت شرط کرد به این صورت: «و لو شرط لها مهرا إن أخرجها إلى بلاده و أقل منه إن لم تخرج معه فأخرجها إلى بلد الشرك لم تجب اطاعته و لزوم الزائد» - این هم برابر نص است که به آن اشاره می‌کنند - پس اگر شرط کرد که از شهرش خارج نشود این شرط مشروع است و برابر «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ

شُرُوطِهِمْ» باید عمل بکند، این فرع اول؛ اما فرع دوم: «و لو شرط لها مهرًا إن أخرجها إلى بلاده» شهر شوهر غیر از شهر همسر است، اگر این زوجه حاضر شد به شهر شوهر برود مهریه بیشتری دارد، اگر حاضر نشد به شهر شوهر برود مهریه کمتری دارد «و لو شرط لها مهرًا إن أخرجها إلى بلاده و أقل منه إن لم تخرج معه» و این شخص هم «فأخرجها إلى بلد الشرك لم تجب اطاعته» او بخواهد این زن را ببرد به یک کشور غیر مسلمان اجابت او واجب نیست چون این شرط مشروع نیست، اگر بخواهد هم اجابت کند محرم است «لم تجب اطاعته» و آن مهریه زائد هم سرجایش محفوظ است، نگفت که اگر شما اینجا بیایی مهریه زائد داری، با اینکه نرفته مهریه زائد را هم حق دارد «و لها الزائد»؛ اما «و إن أخرجها إلى بلد الإسلام كان الشرط لازماً»^۱ اگر نه اینها در کشور غیر اسلامی زندگی می کنند محل زندگی شان آنجا است به او گفتند مهاجرت کنیم به کشور اسلامی به شهر اسلامی، اینجا آن مهریه زائد لازم است با اینکه از شهر خودشان مهاجرت کردند مهریه زائد لازم است و محذوری ندارد. این را مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) بعد از بیان کردن فرمودند «و فيه تردد»، منشأ تردد آن یک بخشی قواعد کلیه است، از یک سو؛ و روایت خاصه است، از سوی دیگر؛ حالا برخی از آن روایات را در این نوبت بخوانیم تا معلوم بشود که در جمع بندی نهایی چه باید گفت.

مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف وسائل جلد بیست و یکم صفحه ۲۹۹ باب چهل از «ابواب مهور» این روایت را دارد. باب چهل «بَابُ حُكْمِ مَا لَوْ شَرَطَ لِمَرْأَةٍ أَنْ لَا يُخْرِجَهَا مِنْ بَلَدِهَا أَوْ شَرَطَ عَلَيْهَا أَنْ تَخْرُجَ مَعَهُ إِلَى بَلَادِهِ وَ كَأْتَتْ مِنْ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ لَمْ تَخْرُجْ نَقَصَ مَهْرُهَا» حکمش چیست؟ در اینجا روایت اولی که مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۴.

هَشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «نَقَلَ مِیْ کُنْدِ اِیْنِ اَسْتُ: «فِی الرَّجُلِ یَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ وَ یَشْتَرِطُ أَنْ لَا یُخْرِجَهَا مِنْ بَلَدِهَا» اَزْ حَضْرَتِ سَوَّالِ کَرْدَنْدِ کِهْ مَرْدِیْ هِمَسِرْ گَرَفْتُ وَ شَرْطُ کَرْدِ کِهْ اَوْ رَا اَزْ شَهْرِشْ خَارِجْ نَکَنْدِ، اِیْنِ چِیَسْتِ اِیْنِ شَرْطُ «لَا زَمَ الْوَفَاءُ» اَسْتُ یَا نِیَسْتُ چِکَارْ بَا یَدِ کَرْد؟ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ یَفِی لَهَا بِذَلِكَ» اِیْنِ شَرْطُ مَشْرُوعْ اَسْتُ وَ بَرَابَرِ «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» بَا یَدِ بِهْ شَرْطِشْ عَمَلْ بَکَنْدِ، شَرْطُ کَرْدَنْدِ کِهْ دَرِ هَمِیْنِ شَهْرِ زَنْدَگِیْ کَنْنَدِ حَالَا اِگَرِ یَکْ وَقْتُ خُودِشَانِ اِذْنِ دَاَدَنْدِ حَرْفِ دِیْگَرِ اَسْتُ. «یَفِی لَهَا بِذَلِكَ» اِیْنِ «یَفِی لَهَا» جَمْلَهْ خَبَرِیَهْ اِیْ اَسْتُ کِهْ بِهْ دَاعِیْ اِنْشَا لَقَا شُدِهْ یَعْنِ «یَجِبُ عَلَیْهِ الْوَفَاءُ بِالشَّرْطِ». «أَوْ قَالَ یَلْزَمُهُ ذَلِكَ» رَاوِیْ مِیْ گَوِیْدِ مَنِ دَرِ سَتِ نَشْنِیْدِمِ آیَا حَضْرَتِ فَرَمُود: «یَفِی لَهَا بِذَلِكَ» یَا «یَلْزَمُهُ ذَلِكَ»؟ خُطَابِ رَا مَتُوجِهْ زَنْ کَرْدِ یَا خُطَابِ رَا مَتُوجِهْ مَرْدِ کَرْدِ، یَکْ؛ عِبَارَتِ «یَفِی» بُوْدِ یَا «یَلْزَمَ»، دُو؛ مَنِ دَرِ اِیْنِ تَرْدِیْدِ دَارْمِ وَلِیْ مَضْمُونِشْ یَکِیْ اَسْتُ؛ اِگَرِ مِیْ فَرَمَا یَدِ: «یَفِی لَهَا بِذَلِكَ» چُونِ اِیْنِ شَرْطُ بِهْ نَفْعِ زَنْ بُوْدِ تَعْبِیْرِ بِهْ «لَهَا» کَرْدِ، اِیْنِ جَمْلَهْ خَبَرِیَهْ اِیْ اَسْتُ بِهْ دَاعِیْ اِنْشَا مِثْلِ «یَعِیْدُ صَلَاتَهُ» یَعْنِ «أَعِدَّ» یَا «فَالْیَعِدُ»، یَا عِبَارَتِ «یَلْزَمُهُ ذَلِكَ» اَسْتُ یَعْنِ «یَلْزَمَ» زَوْجِ رَا اِیْنِ، چُونِ اِیْنِ شَرْطُ بِهْ نَفْعِ زَوْجِهْ اَسْتُ. پَسْ اِگَرِ بِهْ نَفْعِ زَوْجِهْ مَلاَحِظَهْ بَشُودِ «یَفِی لَهَا بِذَلِكَ»، اِلْزَامِ اِیْنِ بِهْ عَهْدِهْ زَوْجِ اَسْتُ دَرِبَارِهْ زَوْجِ مِیْ فَرَمَا یَدِ «یَلْزَمُهُ ذَلِكَ» کِهْ شُوهَرِ مَلْزَمِ اَسْتُ اِیْنِ شَرْطُ رَا عَمَلْ کَنْدِ.

رَوَا یَتِ دُومِ وَ سُوْمِ رَا هَمِ - اِگَرِ لَازِمِ بَاشَدِ دَرِ جَلِیْسَاتِ بَعْدِ اِشَارَهْ مِیْ کَنْنِیْمِ - بِهْ هَمِیْنِ مَضْمُونِ اَسْتُ. دَرِ رَوَا یَتِ سُوْمِ دَارْدِ: «فَرَجُلٌ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ شَرَطَ لَهَا الْمَقَامَ فِیْ بَلَدِهَا أَوْ بَلَدٍ مَعْلُومٍ»، رَاوِیْ مِیْ گَوِیْدِ «قَدْ رَوَى أَصْحَابُنَا عَنْهُمْ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ ذَلِكَ لَهَا» این شرط به نفع این زن است، یک؛ «وَأَنَّهُ لَا يُخْرِجُهَا إِذَا شَرَطَ ذَلِكَ لَهَا»^۱، دو؛ اگر

شوهر شرط عدم اخراج کرده است حق ندارد زنش را از این شهر به شهر دیگر ببرد.

روایت چهارم این باب «عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ

عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ» نقل کرد این است که «أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ» این معلوم می‌شود مکرر

حضرت این فرمایش را می‌فرمود: «كَانَ يَقُولُ مَنْ شَرَطَ لَامْرَأَتِهِ شَرْطًا فَلَيْفَ لَهَا بِهِ» یک اصل کلی است البته، این

ارتباطی به مسئله شرط خروج از بلد و غیر بلد ندارد، این اصل کلی است به اطلاق این می‌شود تمسک کرد «مَنْ

شَرَطَ لَامْرَأَتِهِ شَرْطًا فَلَيْفَ لَهَا بِهِ فَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۲ که این جمله خیلی بار مثبتی دارد یعنی اصلاً مسلمان

پای امضایش ایستاده است. قبلاً هم به عرض شما رسید این خیلی دقیق‌تر و علمی‌تر از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است،

«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یک فعل امری است، انشاء است، ظاهرش این است که واجب است این پیام دیگری ندارد؛ اما

«الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۳ جمله اسمیه است نه فعلیه، یک؛ خبر است نه انشاء، دو؛ این پیام شارع این است که

اصلاً مسلمان پای امضایش ایستاده است، اصلاً زندگی به همین وابسته است اگر کسی خلاف عهد بکند که جامعه

متزلزل می‌شود؛ این تراکم پرونده‌ها برای همین جهت است، عدم اطمینان برای همین جهت است. فرمود اصلاً

مسلمان پای امضایش ایستاده است، این نه تنها حکم فقهی است حکم اجتماعی هم هست. قبلاً هم ملاحظه

فرمودید در بعضی از روایات ما هست که اخلاق اجتماعی، دستورهای اجتماعی به فقه وابسته است؛ در فقه ما

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۰.

۳. قرب الإسناد (ط - الحديث)، النص، ص ۳۰۳.

داریم به اینکه وضو گاهی واجب است مثل اینکه نماز آدم باید بخواند «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ»^۱ «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»^۲ این وضو واجب است؛ حالا می‌خواهد حرم برود یا می‌خواهد قرآن بخواند یا می‌خواهد «زیارت جامعه» بخواند یا می‌خواهد «زیارت عاشورا» بخواند، می‌گویند وضو مستحب است، این حکم فقهی است؛ حالا وضو گرفته عازم مسجد رفتن است یک دروغی گفته، همین روایات، همین ائمه فرمودند حالا که دروغ گفتی مستحب است وضو بگیری، این یعنی چه؟ این گره خوردن اخلاق با فقه است یا ظلمی کرد یا از کسی غیبتی کرد، همین ائمه فرمودند مستحب است وضو بگیری.^۳ اصلاً ما اخلاق را که جدای از فقه باشد که نداریم حالا ممکن است آن روایت را - إن شاء الله - یک روز چهارشنبه‌ای به مناسبتی که بحث اخلاقی هم گاهی مطرح می‌شود، این روایت نورانی را بخوانیم این یعنی چه؟ یعنی اصلاً اخلاق ما به فقه گره خورده است چیزی بیگانه نیست، اصلاً فقه هم برای همین جامعه است. اینها می‌توانستند بگویند که «أوفوا بالشروط»؛ اما فرمودند اصلاً مسلمان آن است که پای حرفش ایستاده است، آن وقت ما این‌طور پرونده‌های متراکم نداریم. اگر می‌فرمودند «أوفوا بالشروط» چه می‌شد؟ سؤال هم همین است که این کار را کردند چکار بکنند؟ ایشان می‌فرمود «أوفوا بالشروط»، فرمود نه «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» مرد مسلمان پای امضایش ایستاده است، این یک رکن تثبیتی تمدنی است، حرفی زدی بایست؛ حالا شما صادرات داری یا واردات داری با کفار معامله کردی «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ». این آیه سوره مبارکه «توبه» که دارد^۴ یعنی پای امضایتان بایستید با مشرکین تعهد کردید اینها که تعهد با مسلمان‌ها که نبود. این آیه سوره مبارکه «توبه» مربوط به تعهد و امضای بین مسلمان است و مشرک، فرمود مسلمان با کسی عهد بست

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳.

۲. سوره مائده، آیه ۶.

۳. رک: تحف العقول، ص ۳۶۳؛ «إِنَّ الْكُذْبَةَ لَتَنَقُضُ الْوُضُوءَ».

۴. اشاره به سوره توبه، آیه ۷؛ «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ».

پای امضایش ایستاده است، این حرف فخرآور نیست؟! این بوسیدنی نیست؟! تمدن یعنی همین! نفرمود اگر با مسلمان‌های دیگر معامله کردید امضا کردید، پای امضایتان بایستید، تمام صادرات همین‌طور است، تعهد سپردید که فلان کالا را سالم تحویل بدهید پای امضایتان بایستید، آن هم نفرمود به امضایت عمل بکن، آدرس می‌دهد می‌گوید مسلمان خانه‌اش چرا می‌روی؟! مسلمان پای امضایش ایستاده است، چقدر این حرف علمی است! نگفت در خانه‌اش برو، آدرس می‌دهد می‌گوید مسلمان آنجا ایستاده است، «فَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ» می‌دانی کجاست؟ «عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»، چقدر این جمله شیرین است خدا می‌داند! هم جمله اسمیه است هم آدرس می‌دهد می‌گوید اصلاً همین جا دارد زندگی می‌کند، اینجا خیمه زده است، پای امضایش خیمه زده است. این حکم اگر نتواند تمدن بیاورد کدام حکم می‌تواند تمدن بیاورد؟! «فَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» چه عظمتی در فرمایشات این ائمه است خدا می‌داند! در جریان صلح حدیبیه همین‌طور بود؛ ببینید او پیغمبر اسلام است او با مشرکین عهد بسته است فرمود حالا که امضا کردی پای امضایت بایست؛ بله اگر دیدی دارند بازی می‌کنند، بینداز دور! اگر دیدی دارند با امضا بازی می‌کنند ﴿فَأَبِذْ إِلَيْهِمْ﴾^۱ بینداز دور! بله آنجا عزت است حکمت است، اینجا هم درست است؛ اما همین‌طور بایستی آنها هر کاری بخواهند بکنند نه؛ اما دیدید دارند بازی می‌کنند ﴿فَأَبِذْ﴾ بینداز دور! نگو من امضا کردم؛ حالا این یعنی چه؟ این در تمام شؤون ما چنین فرمایش ثابت و متقنی دارد، اینجا فرمود: «فَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا شَرْطًا حَرَّمَ حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا».

بنابراین این شرط بار زائدی ندارد و مطابق با همان حکم شرعی است منتها اقسام هجرت فرق می‌کند.

۱. سوره انفال، آیه ۵۸.

